

آینه دل چون شود صافی و پاک
نقشها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقاش را
فرش رو لت را و هم فرش را

„When the mirror of the heart becomes pure and clean
You will behold images outside of [the world of] water and earth

You will behold both the painting and the painter
Both the carpet of kingdom and the carpet spreader“

Rumi

تا جام جهان نغای بر دست من است
از روی خرد چرخ برین پست من است

تا کعبه نیست قبله هست من است
هشیارترین خلق جهان مست من است

„So long as the world-revealing cup is in my hand
Out of my intellect, the higher wheel [of heaven] is under my rule“

So long as the Ka'be of non-existence is the qibla of my existence
The soberest person in the world seems drunk to me“

Ahmad Ghazali

دیوان حافظ: صاد دو

نیست گس را ز گمنام سز زلف تو خلاص
هی گشتی عاشق مسکین و نثر سی ز قصاص
عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا
نرود اگر خرم جان نشود خلاص الخاص
ناوک غمزه تو دست ببرد از ستم
حاجب ابروی تو برده گرو از وقاص
جان تهاشم به میان شمع صفت از سز صلوات
کردم ایثار تن خویش ز روی اخلاص
به هواداری و اخلاص چو پروانه ز شوق
نا نسیوزی تو نیایی ز غم عشق خلاص
آتش تر دل پروانه ما آگنای
گرچه بودیم فمیسده به هوایت -
ز قلاص
کیمیای غم عشق تو تن ناکی ما
زب خلاص گند آر کند لولا هم چون قصاص

قیامت ڈر گر انما یہ چہ لائن عوام
حافظا گو فر یہ کلا انہ قدہ بجز یہ تو اصل

Projekt: Über - Setzen von West nach Ost in
Goethes Divan

13.07.2021

Naamal Ouljadi

Gedicht: Lebenswasser = آب زندگی

الا يا ايها الساقى ادر كاسا وناولها
كه عشق آسان نمود اول ولي افتاد
مسكلها

به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره
بکشاید

زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در
دلها مراد منزل جانان چه امن عیش چون
هر دم جرس فریاد می دارد که
در بندید محفلها

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالف بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
شب تارک و بیم موج و گردابی چنین های
کجا دانند حال ما سیکباران ساحلها

همه کارم ز خود کامی به فد نامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفلها
حضوری گر هعی خواهی از او عایب مشو حافظ
هنی ماتلق من تهوی دع الدنيا واهلها